

## دست نوشته‌های یک سرمایه‌گذار موفق / داستان جالب بوقلمون‌هایی که پر کشیدند



روانشناسی بازار سهام یکی از روش‌های موفقیت در بازار سهام است. اگر در سال‌های اخیر نام ثروتمندان و سرمایه‌گذاران مشهوری همچون وارن بافت، جورجی شوارتز و ... به گوشتان خورده، حتما می‌دانید که بخش مهمی از موفقیت این افراد به رفتارها و شخصیت آنها مربوط بوده است. ترس، طمع، هیجان، محافظه‌کاری و ده‌ها خصیصه دیگر همه متغیرهای مهمی است که می‌تواند در موفقیت شما در بازار سهام اثرگذار باشد. بهترین خبر در بازار سرمایه چیست؟ / بوقلمون‌هایی که پر کشیدند!!!

### در ادامه سلسله مطالب روانشناسی، دست نوشته‌های یک سرمایه‌گذار موفق در بورس‌های جهانی از نظرتان می‌گذرد:

اکنون چندین سال است (از جمله بیشتر روزهای سال 1929) که تجربه حیرت‌انگیز فعالیت در بازار سهام را دارم و در اغلب موارد نه تنها زیان ندیده‌ام، بلکه سود هم برده‌ام. حتی اگر زیان می‌کردم ماجرای شگفت‌انگیزی بود زیرا این شانس را داشتم تا ویژگی‌ها و نقاط ضعف طبیعت انسانی را در بزرگ‌ترین آزمایشگاه بشری روی کره زمین بشناسیم. درست مثل رفتن به کالج با شهریه رایگان توام با پاداش‌های متناوبی که به منظور تشویق به من داده می‌شد. اگر فعالان وال استریت سودی بیشتر از آنچه انتظارش را داشتم به من بازگرداندند، فکر می‌کنم به این دلیل بود که توام با کنجکاوی سیری ناپذیر خود برای شناخت آنچه افراد بشری مایل به انجامش هستند، بازار سهام را از دیدگاه رفتار جمعی نگاه کردم

در این مطلب سعی دارم به شرح ذهنیات مردم پردازم، ذهنیاتی که اغلب موجب زیان دیدن آنها در این عرصه می‌شود. امیدوارم بتوانم نشان بدهم که چگونه می‌توان از بورس سود برد. محض خاطر خوانندگان بی‌صبر، اکنون هیچ ضرری ندارد که بگویم به نظر من کلید پیروزی این است که دقیقاً برخلاف آنچه دیگران انجام می‌دهند عمل کنیم! به عبارت دیگر، باید متضاد باشیم.

با این حال می‌دانم، این فرمول آنقدر ساده به نظر می‌رسد که هیچ کس از آن پیروی نخواهد کرد. در واقع اگر بسیاری از مردم مطابق آن عمل می‌کردند که دیگر کارساز نبود. اگر همه سعی می‌کردند وقتی قیمت‌ها پایین است اقدام به خرید کنند، دیگر معامله خوب وجود نداشت. تنها معدودی از افراد قیمت‌های مناسب را پیدا می‌کنند زیرا اکثر مردم هرگز قیمت‌های مناسب را

نمی شناسند. جمع همیشه زیان می کند زیرا همیشه در اشتباه است. در واقع اشتباه جمع این است که معمولی رفتار می کند. به نظر می رسد انگیزه همسویی در بازار سهام در واقع دشمن موفقیت سرمایه گذار است. به همین دلیل است که موفقیت در بورس تا این حد دشوار است. اگر فکر می کنید می توانید به آسانی و دائما مخالف با آنچه از نظر دیگران درست است عمل کنید، این کار را امتحان کنید. در هر مرحله، فرد وسوسه می شود آنچه را که منطقی به نظر می رسد انجام دهد. اما این کار غیرعقلانه است..

## بهترین خبر در بازار چیست؟

وقتی ماجراهایی را که در ابتدای فعالیت در بازار سهام داشتیم مرور می کنم، از اینکه چطور جرات کرده بودم در کمال بی تجربگی قدم در این راه بگذارم متعجب می شوم. خیلی چیزها را نمی دانستم هرگز حتی به این نکته فکر نکرده بودم که خبر خوب در مورد سهام یک شرکت این است که قیمت آن پایین باشد

همین طور نمی دانستم که اخبار بد می تواند باعث بالا رفتن قیمت ها باشد. هنوز نتوانسته بودم دلایل مشخصی پیدا کنم که نشان دهد چرا کسانی که به کار سهام می پردازند بیشتر بازنده اند تا برنده. عاملی که نقش مهمی در زیان های فعالیت در سهام بازی می کرد هنوز برای من یک کتاب مهر و موم شده بود. گمان خیلی ضعیفی داشتم که خطر باختن در بازار سهام در روزهای اول هفته بیشتر از همیشه است. همین طور نمی فهمیدم چرا افراد مایلند اوراق بهادار ارزشمند خود را بفروشند و کم ارزش ها را نگاه دارند. وقتی دیدم قیمت ها درست حدود ساعت یک بعد از ظهر در پایین ترین سطح خود هستند، فکر کردم این یک فرمول طلایی واقعی است.

من می فهمیدم عامل برد و باخت افراد کمتر به اوضاع اقتصادی و بیشتر به روانشناسی انسانی بستگی دارد. برخی خصوصیات ذهنی که تقریبا در همه وجود دارد، مانع موفقیت ما هستند. چرا وقتی فروش یک دسته از سهام برایم سودآور بود، آن را نفروختم؟ چرا صبر کردم و با این که شاهد پایین رفتن بیشتر قیمت ها و در نتیجه کمتر شدن سودم بودم، حتی پیشنهاد فروش سهام خود را ارائه نادم و سوالاتی از این دست...

## داستان جالب بوقلمون هایی که پر کشیدند

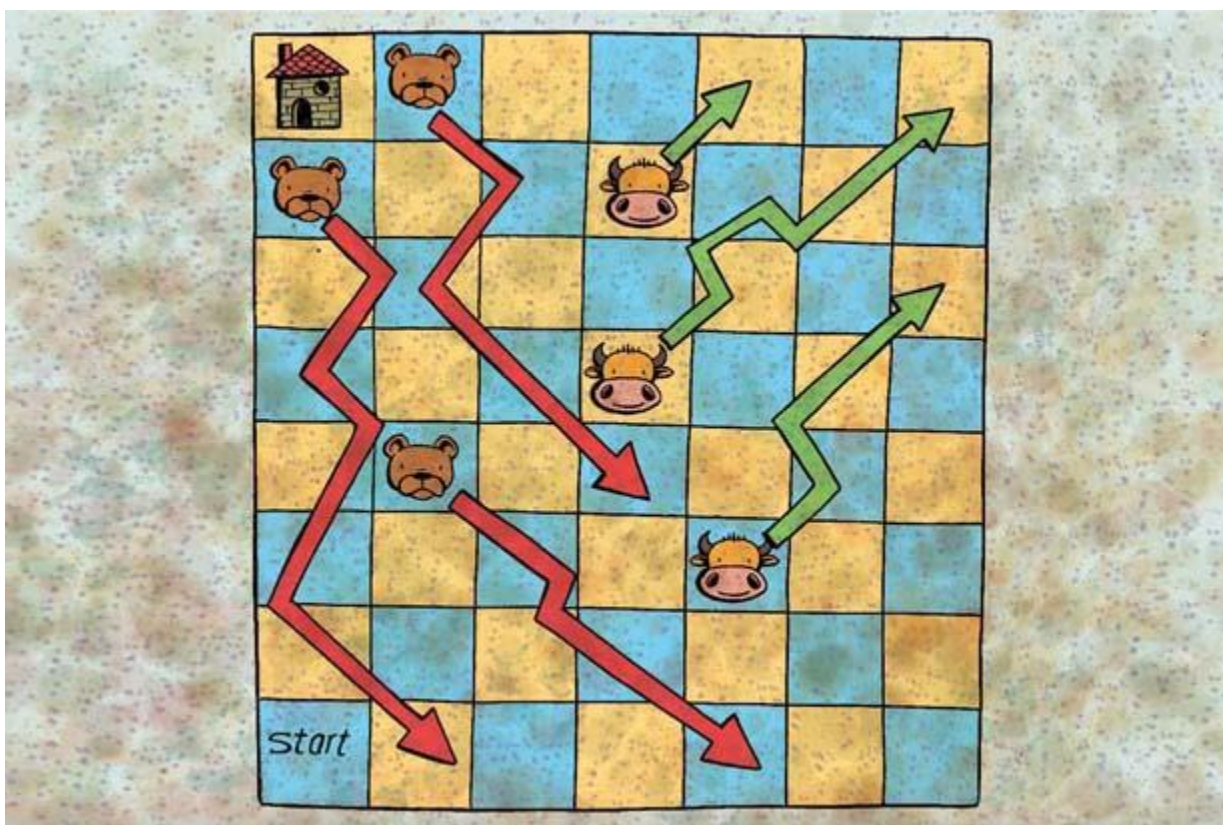
من به این نکته پی بردم که رفتارم کاملا مثل پیرمردی بود که در دوران کودکی می شناختم. او یک تله بوقلمون داشت و یک نقشه ابتدایی، شامل یک جعبه بزرگ که در قسمت بالای آن یک در با لولا نصب شده بود. این در با یک پشت بند، باز نگه داشته می شد و یک تکه ریسمان به آن متصل بود که انتهای آن صد متر آن طرفتر به یک اتاقک می رسید. یک رد باریک از دانه های ذرت در مسیر بوقلمون ریخته می شد که آنها را به سمت جعبه هدایت می کرد. وقتی به جعبه می رسیدند، در داخل آن مقدار خیلی زیادی ذرت می دیدند. درست در لحظه ای که چند بوقلمون به داخل جعبه کشیده می شدند، دوستان پشت بند را می کشید و در روی جعبه می افتاد

یادم می آید یک روز که با او بیرون رفته بودم، دیدم که دوازده بوقلمون در جعبه اش است. سپس یکی از آنها بیرون جهید و ماند یازده بوقلمون. پیرمرد گفت: «عجب ای کاش وقتی همه دوازده بوقلمون توی جعبه بودن ریسمان را می کشیدم... یک دقیقه صبر می کنم، شاید اون یکی هم برگردد» اما وقتی منتظر شد تا دوازدهمی به درون جعبه باز گردد، دوتای دیگر هم بیرون جستند

پیرمرد گفت: «مثل اینکه باید به همان یازده تا قناعت می‌کردم. همین که یکی دیگه برگرده، ریسمانو می‌کشم.»

اما سه تای دیگر بیرون پریدند. باز هم پیرمرد منتظر شد. او که یک بار موفق شده بود دوازده بوقلمون را به دام بیندازد، حالا راضی نمی‌شد با کمتر از هشت بوقلمون به خانه برگردد. اصلا نمی‌توانست از این فکر صرفنظر کند که چند تا از همان بوقلمون‌های اولی حتما به جعبه برمی‌گردند. سرانجام وقتی فقط یک بوقلمون در جعبه مانده بود، گفت: «منتظر می‌مونم تا این یکی هم بیرون بره یا یکی دیگه هم بیاد توی جعبه و بعدش دیگه می‌رم.»

تنها بوقلمونی که در جعبه مانده بود هم بیرون پرید و به سایر بوقلمون‌ها پیوست و پیرمرد دست از پا درازتر راه خانه را در پیش گرفت. فکر کردم این ماجرا بی شباهت به بازار سهام نیست. وقتی می‌دیدم نرخ واحد یک سهم به 80 دلار می‌رسد، دلم نمی‌خواست آن را حتی به نرخ 78 دلار بفروشم و وقتی این رقم به رقم 75 تنزل پیدا می‌کرد مایل بودم آن را به 77 دلار بفروشم. وقتی هم بالاخره مجبور می‌شدم هر سهم را به نرخ 65 دلار بفروشم، در عجب بودم از اینکه چه عاملی موجب شده بود این قدر منتظر بمانم.



### یک سرمایه‌گذار کنجکاو باشید

علت علاقه من به بازار سهام در مرحله اول این بود که به طور طبیعی تمایل چندانی به تلاش زیاد نداشتم، دلیل دوم این حقیقت بود که تقریبا هر چیزی که هر کس به طور اتفاقی در مورد سهام به من گفته بود، به طرز ناباورانه‌ای نادرست از آب در آمده بود و همین امر کنجکاوی ام را



تحریک کرده بود.

همچنان که به عنوان یک تازه‌کار در این بازار به تجارت خود مشغول شدم، مثل تمام افراد در معرض پندها و راهنمایی‌ها قرار می‌گرفتم

ظاهراً بعضی از این پیش‌بینی‌ها به حقیقت می‌پیوست و من تعجب می‌کردم از اینکه چرا تقریباً تمام کسانی که می‌شناختم، انباشته از اطلاعات نادرست هستند. برای ارضای کنجکاویم، به طرز مرموزی شروع کردم به یادداشت کردن تمام توصیه‌ها و تبادل نظرات افراد به ظاهر باهوش در بورس؛ اگر دوستی می‌گفت که برای یک حرکت سریع، سهام شرکت یونایتد استیتس استیل را بخرم، این پیشنهاد را در کتابچه خود می‌نوشتم.

ماه‌ها بعد یادداشت‌هایی را که به این ترتیب جمع آوری کرده بودم مورد بررسی، قرار دادم تا این اطلاعات پیشگویانه را با آنچه واقعا اتفاق افتاده بود مقایسه کنم. همین امر موجب شد مطمئن شوم تمام حدس‌هایم مبنی بر اینکه غالب نکاتی که در مورد بورس می‌شنیدم مغایر با حقیقت بود، درست بوده است، حتی با حذف اطلاعات افراد غیرمسوول یا کسانی که به نظر می‌رسید خودشان هم چیز زیادی از اظهار نظراتی که می‌کنند نمی‌دانند، اگر فقط ده سهم از سهامی را که به من توصیه می‌شد خریده بودم، زیان خیلی زیادی می‌کردم.

وقتی متوجه شدم آن دسته از فعالان بورس که تصور می‌کردند سود می‌کنند بدون استثنا زیان می‌کردند تصمیم گرفتم مطالعه‌ای را در این زمینه آغاز کنم تا به دلیل آن پی ببرم. آیا دلیل آن این بود که افراد تمایل داشتند به جای خرید سهام بی رونق، سهام پر رونق را در زمان نامناسب خریداری کنند؟ در کمال تعجب متوجه شدم به همان راحتی که با خرید سهام بی رونق متضرر می‌شویم، خرید سهام با رونق هم می‌تواند به زیان ما تمام شود.

طی یک دوره زمانی طولانی، جریانات بورس، چرخه‌های تجاری، شرایط صنعتی واکنش‌های دوران افزایش قیمت دلایل و تاثیرات گوناگون را مورد مطالعه قرار دادم و دریافتم که وقتی قیمت سهام به طور نسبی ارزان است هیچ ارزشی ندارد. مگر اینکه بدانیم این ارزانی توأم با ارزندگی است. همان طور که کلنل لئوناردپی، آیرز (یکی از بورس‌بازان معروف) می‌گوید: «کسی که سهام یک شرکت را صرفاً به دلیل آنکه قیمت آن ظاهراً ارزان است می‌خرد مثل کشاورزی است که داماسنج دارد، اما هیچ تقویمی ندارد و فکر می‌کند یک روز گرم پاییزی، موقع کاشت دانه‌های بهاری است.»

## شباهت بورس با آب و هوا !

همچنین کشف کردم که بازار بورس تا حدی مثل شرایط جوی است. اگر شما به مدت چند سال گرم‌ترین روزها را تحمل کنید، این فکر که فردا حتماً هوا خنک تر خواهد بود شما را خوشحال می‌کند، به علاوه وقتی قیمت سهام به طور غیر عادی افزایش می‌یابد، افراد فکر می‌کنند حتماً مدتی بعد قیمت‌ها کاهش خواهند یافت

این مطالعات بیش از پیش مرا به موضوع علاقه مند کرد. کم‌کم معاملات فرضی در بازار بورس را در ذهنم مجسم کردم و آنها را به دقت در دفترچه یادداشت‌م ثبت نمودم. وقتی اطلاعاتم در خصوص یک دسته سهام معین و شرایط بازار درست به نظر می‌رسید، اقدام به خرید کردم، سپس وقتی قیمت‌ها افزایش می‌یافت و به نقطه‌ای می‌رسید که به میزان قابل قبولی بالا بود،

اقدام به فروش می‌کردم. افزون بر این، وقتی یک دسته سهام رو به تنزل می‌رفت و به نظر می‌رسید که این روند بدون تغییر ادامه خواهد داشت، آن را می‌فروختم

من نسبت به همتایانم که با پول واقعی بازی می‌کردند، وضع بهتری داشتم، زیرا این معاملات کاغذی هیچ ترس روانی به من وارد نمی‌کرد و از طرفی، خطر تمام شدن سرمایه محدود نیز وجود نداشت.

## اولین تجربیات یک تازه‌کار

هر وقت زیان می‌کردم، سعی داشتم به علتش پی ببرم و از اشتباهاتم به نفع خود استفاده کنم. بعد از چند هفته یا چند ماه که بالاخره با دردسر فراوان از دوستانم سوالات زیادی در مورد بورس پرسیدم، توانستم در کاهش دادن زیان‌ها در عملیات فرضی ام موفق شوم.

در یکی از ماهها سود خالصی بیش از 200 دلار کسب کردم. ماه بعد از آن نیز معاملاتم مقداری سود نشان داد. پیدا بود که به تدریج با ترفندهای کار بورس آشنا می‌شدم اما از آنجا که اجزای اسکاتلندی بودند و تمایل نداشتیم در ماجراهایی که پایان آنها به زیان ختم می‌شود شرکت کنیم، به همان خرید و فروش فرضی که در دفترچه یادداشتیم بود، ادامه دادم. سرانجام در انتهای یک سال، از این که دیدم از طریق بازی یک نفره کوچک تخیلی خود به چه تئوری‌هایی دست یافته ام، شگفت زده شدم.

یکی از دستاوردهای این تجربه این بود که کم‌کم تمایل پیدا کردم با پول واقعی سهام بخرم؛ مقدار ناچیزی از پس‌انداز اندک خود را از بانک گرفتم و از دوستی خواستم تا مرا به یک کارگزار بورس معرفی کند. با حالتی شرم‌آلود وارد دفتر کارگزار شدم. هنگام ورود زیر چشمی اطرافم را می‌پاییدم، از این می‌ترسیدم که آشنایی را در آن جا ببینم. خیال می‌کردم همه به گونه‌ای مرموز می‌گویند: «یک ساده لوح دیگر هم از راه رسید».

آن روز بعد از ظهر وقتی لیستی از سهام شرکت‌های مختلف را خریداری کردم و ورقه‌ای گرفتم، کاملاً انتظار داشتم که یا تمام سهامی که خریداری کرده بودم تنزل کند و کل سودم از بین برود یا این که شرکت کارگزاری ناگهان ورشکسته شود. اما متوجه شدم که حدود 300 دلار سود کردم. با خودم فکر کردم: عجب مسخره است که این همه سال زحمت کشیدم، بین اوضاع از کی به این منوال بوده است.

روز بعد منتظر نشدم تا نوسان قیمت‌ها را در روزنامه بخوانم اما هر بیست دقیقه به کارگزارم تلفن می‌زدم. همان موقع فهمیدم خرید سهام و همزمان با آن، فکر کردن به موضوعی دیگر چقدر سخت است. باید اعتراف کنم که اولین تجربیات من در بورس به نحو شگفت‌انگیزی به نفع ادامه فعالیت در این بازار رقم خورد. اوایل بیشتر از زیان سود می‌کردم چون در یک بازار گاوی (رو به صعود) به بازار وارد شده بودم. اگر زیان‌هایم بیشتر بود احتمالاً از فعالیت در بورس صرف نظر می‌کردم و از طرفی اگر سودهایم خیلی زیاد بود، این امکان وجود داشت که بیش از حد به کار مطمئن باشم و برای یادگیری بیشتر، تلاشی نکنم.

خلاصه اینکه بخت با من یار بود تا در اولین تماس‌ها با وال‌استریت از این گول بی‌شاخ و دم ترسم و به تدریج بیشتر به آن علاقه‌مند شوم. طی مشاهداتی که در این سال‌ها داشتم، فهرستی بلند بالا از خطاهایی که تقریباً هر کسی در بازار بورس مرتکب می‌شود، تهیه کردم

اشتباهاتی که می‌توان آنها را نوعی رفتار جمعی تلقی کرد خدا می‌داند که من هم به سهم خود اشتباهاتی کرده و هنوز هم می‌کنم



abcBourse.ir



@abcBourse\_ir

مرجع آموزش بورس 

باز نشر :